

مثل شناسی زبان شناختی: تعریفی تازه از مثل و کارکرد آن

نگار داوری اردکانی*

حامد باشه آهانگر**

چکیده

مقاله‌ی حاضر تعریف تازه‌ای از مثل و برخی دیگر از عبارات گویه‌ها بر اساس شاخص‌های زبان شناختی ارائه می‌کند. در ابتدا حوزه‌های مثل پژوهی و عبارت پژوهی معرفی می‌شوند. سپس استدلال می‌شود که تعاریف سنتی عبارت گویه‌ها جامعیت و مانعیت یک تعریف علمی را ندارد. ضمن این که تلقی این تعاریف از برخی مفاهیم زبانی، همچون استعاره، صرفاً بر مبنای نگاه آرایه‌شناسی بوده است که از منظر زبان‌شناسی جامعیت لازم را ندارد. بررسی ساختار گفتمانی ضرب امثال، تعریف تازه‌ای را برای مثل پیش روی ما قرار می‌دهد و آن عبارت است از: «عبارت گویه‌ای متواتر و نسبتاً ثابت که دلالت روایی و ارزش بینامتنی دارد». با بررسی ارزش ساختواژی و انواع دلالت لغات، و نیز ساختار روایی امثال، اصطلاحات از امثال جدا می‌شوند، بدین ترتیب که امثال فاقد ارزش ساختواژی و دارای دلالت انگیزنده‌ی روایی تلقی می‌شوند و اصطلاحات، دارای ارزش ساختواژی و دلالت دلخواهی پس اصطلاح عبارت است از «عبارت گویه‌ای متواتر و نسبتاً ثابت که ارزش ساختواژی دارد». در میانه‌ی راه امثال به اصطلاحات زبانزدها قرار دارند که دارای گفتارکنش ثابت و ارزش تصریفی، اما فاقد ارزش اشتقاقی هستند. بنابراین زبانزد را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «عبارت گویه‌ای نسبتاً ثابت، متواتر و تصریف پذیر با گفتارکنش ثابت». پس مداخل لغوی زبان به لحاظ دلالت یا دلخواهی اند یا انگیزنده. بنابراین لغات در طیفی در نظر گرفته می‌شوند که یک سر آن قاموس است با دلالت انگیزنده، و سر دیگر واژگان است با دلالت دلخواهی.

واژه‌های کلیدی: مثل، اصطلاح، تعریف، بینامتنیت، دلالت انگیزنده، دلالت دلخواهی

ارائه ی تعریف همه پسندی از مثل، چیزی ست که مثل پژوهان تاریخ را سردرد بسیار داده است. از روزگار ارسطو تا به امروز، از فیلسوف تا فرهنگ نگار، همه تلاش کرده اند که این فرم زبانی را تعریف کنند و هنوز تعریفی نمی شناسیم که نقدی بر آن روا نباشد. در این گفتار کوتاه، می خواهیم مثل را تعریف دوباره کنیم. در این مسیر به مفاهیم همسایه ی مثل هم خواهیم پرداخت. برای این کار باید از مثل پژوهی^۱ بیاغازیم.

۱-۱- مثل پژوهی: مثل نگاری^۲ و مثل شناسی^۳

مثل پژوهی حوزه ای ست که در آن امثال گردآوری، طبقه بندی و بررسی می شوند. آن چه که از مثل پژوهی فارسی در دست است، بیش تر در حوزه ی جمع آوری و طبقه بندی امثال و حکم می گنجد. این حوزه ی پژوهشی مثل نگاری نام دارد، و در سراسر جهان بازار تیزی دارد. شمار فرهنگ های منتشره در جهان در این باب قریب به بیست هزار است و سالانه به طور متوسط دویست عنوان دیگر بر آن ها افزوده می شود (میدر، ۲۰۰۴: xii). نیک بختانه، شمار قابل توجهی از کتب و فرهنگ نامه ها موجود است که همگی به جمع آوری و طبقه بندی مثل های فارسی و سایر زبان های ایرانی پرداخته اند. جمع آوری و حفظ این منابع مهم، پله ی اول در شناسایی آن هاست. مثل نگاری تطبیقی، شاخه ای از این علم است که به بررسی تطبیقی امثال و حکم موجود در زبان های مختلف می پردازد. اکنون فرهنگ های دو یا چند زبانه ای در دست است که نشان می دهد بسیاری از ضرب المثل های جهان در واقع ریشه ی یکتایی دارند. گفته های دیگری هم هست که شاید ریشه ی واحدی نداشته باشند، اما در جانمایه یکی هستند. بسیاری از جمله میدر^۴ (۲۰۰۴)، ترنچ^۵ (۱۹۰۵)، داندز^۶ (۲۰۰۸)،

۱ paremiotics
 ۲ paremiography
 ۳ paremiology
 ۴ proverb
 ۵ Mieder
 ۶ Trench
 ۷ Dundes

هالم^۸ (۲۰۰۷) و دیگران استدلال کرده اند که امثال و حکم، جهان شمول و میراث خرد انسانی هستند و وابسته به باورشناسی خاصی نیستند. پاسخ به این ادعا هر چه باشد، حیطة ی فعالیت علمی را تغییر می دهد.

تحلیل داده های گردآمده در جریان مثل نگاری متعلق به شاخه ی دیگری از مثل پژوهی است که مثل شناسی نام دارد. مثل شناسی به بررسی صورت و محتوای مثل ها از جنبه های مختلف می پردازد. مثل شناسی مطالعه ی علمی مثل هاست، با ابزاری که شاخه های گوناگون علوم در اختیار ما می نهند. در عمل، این بیش تر پژوهشگران عرصه های انسان شناسی (به ویژه انسان شناسی زبان شناختی)، فرهنگ عامه و مطالعات فرهنگی، پژوهش های ادبی، دین شناسی، جامعه شناسی، تاریخ، ارتباطات و زبان شناسی بوده اند که به مطالعه ی امثال و حکم پرداخته اند. در زبان فارسی، عمده کارهای انجام پذیرفته در این زمینه مربوط به حوزه ی مثل شناسی جنسیت است که در آنها تلاش پژوهشگر بر این بوده تا بروز نابرابری جنسیتی را در ضرب المثل ها نشان دهد، که بنا بر نبود تعاریف علمی از مثل، بسیاری از اصطلاحات کوچه و بازار با «امثال و حکم» خلط شده اند.

پس مثل پژوهی حوزه ای مطالعاتی است که به بررسی عباراتی موسوم به امثال و حکم می پردازد. این علم از دو گرایش بزرگ تشکیل شده است: مثل نگاری و مثل شناسی. مثل نگاران به جست وجو، شناسایی، گردآوری و طبقه بندی امثال و حکم می پردازند. در مقابل، مثل شناسان به تعریف مفهوم مثل می پردازند و صورت، ساختار، سبک، محتوا، کارکرد، معنا و ارزش امثال را مورد تحلیل قرار می دهند. طبقه بندی زیرمجموعه های امثال هم در حیطة ی این علم می گنجد. در حقیقت، مثل شناسی و مثل نگاری لازم و ملزوم هم اند. ابتدا مثل شناسان معلوم می کنند که مثل چیست؛ سپس مثل نگاران بر اساس تعریف امثال را گرد می آورند. در نهایت، دست یافته های مثل نگاران را مثل شناسان تحلیل می کنند.

۲-۱- مثل شناسی در برابر عبارت شناسی

مثل شناسی زبان شناختی بخشی از عبارت شناسی^۹ محسوب می شود (میدر، ۲۰۰۴: xiii). عبارت شناسی بخشی از زبان شناسی است که به مطالعه ی عبارت های کمابیش ثابتی می پردازد که در زبان خودکار به وفور وقوع می یابند. این عبارت ها خود به دسته های گوناگونی تقسیم می شوند. طبقه بندی زبان شناختی این عبارات بر آن چه در مطالعات ادبی مربوط به مثل شناسی انجام یافته منطبق نیست. مثل شناسی سنتی میان مثل، حکمت، اصطلاح و زبانزد تمایزی قائل می شود که به آنها نیز خواهیم پرداخت و خواهیم دید که تعاریف آنها با تعاریف زبان شناختی هم خوانی ندارد. در «عبارت شناسی» کوچکترین واحد «عبارت گوئی» نام دارد. بنابراین، عبارت گوئی عبارت کمابیش ثابتی است که در زبان خودکار به وفور وقوع می یابد. عبارت گوئی ها خود می توانند مثل، حکمت^{۱۰}، اصطلاح، باهمایی^{۱۱} یا زبانزد^{۱۲} باشند. «عبارت نگاری»^{۱۳} مکمل عبارت شناسی است (همان). بنابراین، به قیاس مثل نگاری، عبارت نگاری را می توان گردآوری و طبقه بندی عبارت گوئی ها دانست. پر واضح است که عبارت نگاری در بر گیرنده ی مثل نگاری است. جمع عبارت نگاری و عبارت شناسی را عبارت پژوهی^{۱۴} می نامیم. مثل پژوهی در عبارت پژوهی نقش محوری ندارد و حوزه ای است چون دیگر حوزه ها؛ چرا که از منظر زبان شناختی همه ی عبارت گوئی ها مهم و واجد ارزش زبانی اند و امثال برتری خاصی بر سایر عبارت گوئی ها ندارند.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

۲- پیشنهاد

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۱-۲- نمونه های باستانی

مثل نگاری سابقه ی چند هزار ساله دارد و کهن ترین نمونه ی آن به تمدن باستانی سومر برمی گردد. این کهن ترین سند به خط میخی سومری است. اسنادی هم از گردآوری امثال و حکم در نزد مصریان باستان در دست است. (کریم، ۱۳۴۰: ۱۰۶). اثر تاریخی بزرگ دیگری که در زمینه ی امثال در دست است، امثال سلیمان است. امثال سلیمان بخشی از عهد عتیق است که به نظر می رسد در

۹ phraseology

۱۰ wisdom

۱۱ collocation

۱۲ cliché

۱۳ phraseography

۱۴ phraseotics

فاصله ی سده های دهم تا ششم پیش از زایش مسیح نگاشته شده باشد. در ایران پیش از اسلام هم جُنگ هایی از کلمات قصار و امثال و حکم را گرد می آورده اند که «اندرزنامه» نام داشتند. اندرزنامه نویسی یکی از قالب های پر رونق دوره ی ساسانی بوده است. بسیاری از این اندرزنامه ها بعدها از میان رفتند و اصل آنها موجود نیست. اما محتوای آنها به عربی و فارسی برگردانده شد و در قالب شعر، مثل، حدیث و غیره به حیات خود ادامه داد.

امثال در ساحت هایی ایدئولوژیک نمو می یابند. هم نمونه های عبرانی، هم ایرانی و هم عربی امثال ریشه در منابع دینی - اخلاقی فرهنگ های خود دارند.

۲-۲- مطالعات ایرانیان

۱-۲-۲- تدوین امثال در ایران پس از اسلام

نخستین کتابی که قدمی در مثل نگاری فارسی برداشته، «ترجمان البلاغه» نوشته ی محمد رادویانی به سال ۵۷۰ هجری است. کتاب رادویانی کتابی در امثال نیست و در باب بلاغت است. با این حال، او از شانزده مثل فارسی نام می برد.

روند ثبت پراکنده ی امثال ادامه دارد تا این که به سال ۱۰۴۹ محمدعلی هبله رودی کتابی می نگارد به نام «مجمع الامثال» که حاوی ۲۰۹۵ مثل بوده است. پنج سال بعد، همین محقق کتاب دیگری می نویسد با نام «جامع التمثیل» که ۱۰۰۱ مثل دیگر داشته است. نکات حائز اهمیت در باره ی این دو اثر آن است که اولاً مانند گام های نخستین در سایر حوزه های فرهنگ نویسی فارسی، این دو اثر هم در هند نوشته شده اند، و دوماً در خلال امثال پیشینه ی روایی آنها نیز ضبط شده است.

در فاصله ی قرن یازدهم تا دوران معاصر آثار بزرگ و کوچک فراوانی در باب مثل نگاری به رشته ی تحریر در آمد که همه شبیه هم هستند و بیش تر در هند و عثمانی نگاشته شده اند و هیچ کدام به بزرگی و اهمیت کتاب هبله رودی نیستند.

۲-۲-۲- آثار معاصر

تعداد آثار معاصر در زمینه ی مثل نگاری بسیار زیاد است. نکته این جاست که این آثار متعدد اختلاف چندانی با هم ندارند. از این رو به ذکر چند اثر شاخص بسنده می کنیم.

مشهورترین اثر این سالیان، کتاب مستطاب «امثال و حکم» دهخداست که بزرگترین مثل نامه ی تاریخ ایران تا زمان خود بوده است. دهخدا موارد بسیاری چون اصطلاحات و زبانزدها و ابیات و آیات

و حتی جملات عربی و داستان‌ها را تحت عنوان مثل یا حکمت ضبط کرده است. دهخدا به طور کل گرایش به ادبیات دارد تا فرهنگ عامه. همزمان با دهخدا، مرحوم احمد بهمنیار به گردآوری داده‌های اثر بزرگ خود «داستان‌نامه‌ی بهمنیاری» پرداخت که بر عکس امثال و حکم گرایش به فرهنگ عامه داشت، ولی به دلایلی از انتشار آن سر باز زد. این کتاب که شامل ۶۰۴۷ مثل است در سال ۱۳۶۱ منتشر شد.

ابوالقاسم انجوی شیرازی کتاب «تمثیل و مثل» را به سال ۱۳۵۲ خورشیدی به زیور طبع آراست. این اثر ۱۲۶ داستان و در مجموع ۲۹۵ روایت را در بر دارد. «کتاب کوچه‌ی شاملو (۱۳۷۵) اثر بزرگ و در خور توجه دیگری است که تمامی عبارت‌گویه‌ها و حتی فراتر از آن، لالایی‌ها، ترانه‌ها، و جز آن را دربرمی‌گیرد. حسن ذوالفقاری در سال ۱۳۸۴ کتاب «داستان‌های امثال» را منتشر کرد. این کتاب که در نوع خود جامع‌ترین اثر موجود است به ریشه‌یابی و ذکر پیشینه‌ی داستانی ۲۵۰۰ مثل می‌پردازد. احمد ابریشمی در سال ۱۳۷۶ «فرهنگ نوین مثل‌های فارسی» را منتشر کرد. در این اثر، عبارت‌گویه‌ها در هشت بخش مختلف تحت عناوین مثل، تعبیرهای مثلی، اصطلاحات مثل‌گونه، تشبیهات مثل‌گونه، مثل‌های گفت‌وگویی، ابیات مثلی، امثال عربی رایج در فارسی و مثل‌های داستان‌دار ضبط شده‌اند.

در سال ۱۳۸۴، «فرهنگ امثال سخن» به کوشش حسن انوری در دو جلد منتشر شد که دارای سی و سه هزار مدخل است.

بهمن دهگان (۱۳۸۳) «فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی» را از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر کرد. این اثر ارزشمند یکی از آثاری است که از اصول فرهنگ‌نگاری تبعیت می‌کند. این فرهنگ دارای دوازده هزار مدخل است که در ذیل هشتصد کلیدواژه‌ی موضوعی ضبط شده‌اند.

صدری افشار (۱۳۸۸) «فرهنگ زبانزدهای فارسی» را منتشر کرد. این فرهنگ هر چند که در تعاریف اختصاصاً جمع‌آوری زبانزدها را هدف کار خود قرار می‌دهد، گه‌گاه امثال یا اصطلاحات را در زمره‌ی آنان ذکر می‌کند.

ذوالفقاری (۱۳۸۸) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین مثل‌نامه را تحت عنوان «فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی» در دو جلد منتشر کرد. این فرهنگ یکصد هزار مدخل دارد و ترتیب آن الفبایی

است. این مثل نامه مقدمه‌ی مفصلی در باب مثل شناسی دارد.

۲-۲-۳- مطالعات غیرایرانیان

درباره‌ی مثل پژوهی در سطح جهان چه می‌توان گفت؟ این اشارت بس که سالانه در حدود ۴۰۰ کتاب، مقاله، پایان نامه یا رساله‌ی دکتری در این زمینه به رشته‌ی تحریر در می‌آید (میدر، ۲۰۰۴: xiii). این منابع سرشار در کتابنامه‌های سالانه‌ی «پراوریوم»^{۱۵} در دانشگاه ورمونت امریکا و زیر نظر پروفیسور ولفگانگ میدر منتشر می‌شوند. به گفته‌ی میدر (همان) اکنون گنجینه‌ی ای مشتمل بر ده هزار پژوهش، چهار هزار مثل نامه و نه هزار اسلاید در باره‌ی امثال همه‌ی زبان‌های جهان در مرکز مثل پژوهی ورمونت گرد آمده است.

ترنج (۱۸۵۳) یکی از نخستین کسانی است که باب مثل پژوهی را گشوده است. کتاب کلاسیک او، «در باب درس‌های امثال»، بارها تجدید چاپ شد و سرانجام در سال ۱۹۰۵ با اندکی تغییر تحت نام «امثال و آموزه‌هایشان»، برای آخرین بار به چاپ رسید. او در این کتاب به بررسی منشأ، معنا، اهمیت، پراکنش و ذات امثال می‌پردازد. اما تعاریف او از مثل کمابیش همانی است که پیش‌تر گفتیم.

هالم (۱۹۰۲) کتابی در مثل پژوهی منتشر کرد با عنوانی بسیار طویل: «آموزه‌های امثال: مطالعه‌ی تاریخی شباهت‌ها، تفاوت‌ها، موضوعات، معانی و سایر مشخصات امثال، جملات قصار و کوتاه‌گویه‌ها، آن‌طور که افراد بسیاری از زمان‌ها و سرزمین‌های مختلف گفته‌اند!» او در این کتاب بیش‌تر ذوقی به بررسی تاریخی همه‌ی موارد بالا پرداخت و نتیجه‌گرفت که قصه‌ی مثل در سراسر جهان کمابیش یکسان است.

مهم‌ترین اثر مثل‌شناسی سده‌ی بیستم را تیلور^{۱۶} (۱۹۳۴) به رشته‌ی تحریر در آورد. او در کتاب «مثل» به امثال استعاری، انواع مثلی، رابطه‌ی مثل و فرهنگ عامه، امثال دخیل، امثال مذهبی و تعریف مثل پرداخت.

سرانجام میدر (۲۰۰۴) کتاب «راهنمای امثال» را نگاشت که در آن به ارائه‌ی تعریفی از مثل می‌پردازد و سپس چندی از امثال زبان انگلیسی را برمی‌رسد.

اکنون وقت آن است که به بررسی تعاریف موجود از مثل بپردازیم.

۱۵ Proverbium

۱۶ Taylor

۳- تعاریف موجود از مثل

مثل شناسی میان عبارت گوئی‌های گوناگون تفاوت قائل می‌شود. مثل را هر کسی از ظن خود تعریف کرده است و آن جا که تعاریف رنگارنگ و متکثر است، توافقی میان علما نیست. اما به عنوان برآیند آثار موجود، از نگاه مثل شناختی عبارت گوئی‌ها را به دسته‌های زیر تقسیم کرده‌اند (دهگان، ۱۳۸۳):

۱. مثل: جمله‌ای ورد زبان گروهی از مردم در روزگاری، که دلالت بر مفهومی عام دارد، که تشبیهی یا استعاری است.
 ۲. جمله‌ی مثلی: مثلی که دلالت بر مفهومی خاص دارد.
 ۳. تمثیل: مثلی داستان‌دار که اغلب، داستان آن فراموش شده است.
 ۴. حکمت: جمله‌ی قصاری که تشبیهی یا استعاری نیست و مؤلف آن شناخته شده است.
 ۵. اصطلاح: ترکیب ثابتی از دو واژه یا بیش‌تر که مفهوم آن با مجموع مفهوم واژگان آن فرق دارد.
 ۶. کلیشه: ترکیب ویژه‌ای از واژگان که با واژه یا واژگان دیگری تکمیل می‌شود.
 ۷. زیانزد: عبارات قالبی‌ای که نه مثل‌اند، نه اصطلاح، نه کنایه و نه استعاره، که در موارد ویژه‌ای به کار می‌روند. اهم این موارد ویژه عبارت‌اند از نفرین‌ها، دعاها، صلوات‌ها، سوگندها، خوشامدگویی‌ها و جز آن.
- برخی دیگر همچون ذوالفقاری، در عین این که مثل را دارای جنبه‌ی کنایی می‌دانند، کنایه را در دسته‌ی دیگری می‌گنجانند.

۴- نقد تعاریف مثل: به سوی تعریفی جامع و مانع از مثل

نخست این که شاخصه‌های تعریف مثل در متون مورد مطالعه بیش‌تر ذوقی، معنایی و فرازبانی است. بنا بر دانش زبان‌شناسی می‌توان معیارهای علمی برای تعریف مثل در نظر گرفت و بدین وسیله تعریفی «جامع و مانع» ارائه داد. دوم، گاه هم پوشانی‌هایی میان تعاریف پیشنهادی برای عبارت گوئی

های گوناگون دیده می شود و سوم، گاه تعاریف موجود اساساً از جنس تعریف نیست و توصیف است. چهارم، شاخص همه پسندی در این میان وجود ندارد و تقسیم بندی هر پژوهشگر متفاوت از آن دیگری است. اکنون بر آنیم تا تعریف زبان شناختی جامع و مانعی از مثل ارائه دهیم.

آن چه روشن است، با اتکا به صنایع ادبی/زبانی چون تشبیه و کنایه و استعاره، نه می توان انواع عبارت گویه ها را از هم بازشناخت، و نه از اساس می توان به طور پیشینی به وجود آنها قائل بود. ملاکی، شاخصی، سنجی ای نیاز است تا با اتکا بر آن و به وسیله ی آن بتوان انواع مصطلحات مردمی را تعریف کرد و تمیز داد. پند و اندرز به ابزار علم، سنجیدنی نیست. پند چون منی بند چون تویی تواند بود. در نتیجه، از نظر ما، در ابتدا چنین تمایزی میان تمثیل، مثل و حکمت روشن و گویا نیست. همه ی امثال، چه تمثیلی، چه حکمت و چه مثل بر بنیان سازواره ای روایی قرار دارند. مثل، چکیده یا پیام آن داستان است، خواه آن داستان فراموش شده باشد خواه نه. اصل این جاست که بدنه ی آن داستان در ناخودآگاه ما حاضر است.

نیز می توان حکم را در دسته ی امثال جای داد و آن گاه قائل به وجود امثال استعاری بود (یا نبود). چه با تعریف علمی از استعاره، به عنوان یکی از فرایندهای بنیادین مغز که در آن عنصری از محور جانشینی به جای عنصر دیگری، بر روی محور همنشینی به کار گرفته می شود، بسیاری از حکم هم در بطن خود استعاری هستند. نمونه راه این دو گفته ی مشهور:

الف. دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.

ب. دو شمشیر در نیامی نگنجند.

بنا بر تعاریف سنتی، جمله ی (الف) نمی تواند مثل باشد، چرا که هم مؤلف آن، شیخ اجل، را همه می شناسیم و هم ظاهراً استعاره ای در آن دیده نمی شود. اما با اندکی دقت می توان دریافت که «گنجیدن کسی در کشوری» استعاره ی ظرف و مظلوف است که در آن کس، ظرف، و کشور، مظلوف است. دیگر این که، حتی اگر استعاره ای هم در میان نباشد، یحتمل کل ماجرا، استعاری است. حالا منظورمان از این که کل ماجرا استعاری است، چیست؟

هیچ نشانه ای هرگز در خلاء نطفه نمی بندد و هیچ پاره ای از زبان را در فضای آزمایشگاهی نمی توان سنجید. از این رو باید دید که این عبارت گویه ها در چه «بافتی» واقع شده اند. بافت بستر زایش نشانه هاست و نشانه ها محمل معانی. دلالت نشانه های زبانی بر دانشی «زبانی» (درون زبانی) یا «جهانی» (دانش نامه ای، دایرةالمعارفی، برون زبانی) است (صفوی، ۱۳۸۳: ۴۰)، و هر یک از این دو با بستری از بافت متناظرند: بافت زبانی متناظر با دانش زبانی، و بافت جهانی (موقعیتی) متناظر با دانش جهانی. دانسته های ما از بافت جهانی همواره در تأویل گزاره های زبانی حضور فعال دارند. گاه بدون داشتن داده های بافت جهانی، نمی توان به معنای گزاره ها پی برد. نمونه های واقعی که از فضای وب انتخاب شده:

ضمن تشکر از جناب آقایانوس به خاطر این مطلب. به نظرم مقایسه جالبی است ولی این دو پادشاه در یک اقلیم نیستند.

بدان که من از هر چیزی، به خوبی آگاهم. دو زبان در یک دهان نشاید و دو شمشیر در یک نیام نگنجد.

می بینیم که این امثال جدا از بافت گنگ و نامفهوم اند.

سومین همایش ملی پژوهش های ادبی

۱. پاسخ: دو پادشاه در یک اقلیم نگنجد؟ مقایسه ی شعر و فلسفه

سلام. ضمن تشکر از جناب آقایانوس به خاطر این مطلب. به نظرم مقایسه جالبی است ولی این دو پادشاه در یک اقلیم نیستند. فلسفه خاستگاهش عقل است و شعر احساس و همان طور که اشاره شد مخاطب فیلسوف کمتر از شاعر است چون عموم انسان ها احساسات شان بر عقل برتریدارد. از این منظر فقط فلسفه مطرح نیست و دیگر علوم از جمله فیزیک هم که جناب پل فرمودند در این حیطة جای می گیرند.

۲. اندرزهای خداوند به عیسی علیه السلام

خدای تعالی به عیسی علیه السلام فرمود: «ای عیسی! مرا چون شخص اندوهگین و در حال

غرق شدن که فریادرسی ندارد بخوان. مرا با خواری و زاری و خلوص بخوان که هرگاه با چنین حالی مرا بخوانی، اجابت کنم». نیز فرمود: «ای عیسی! زبان و دلت در آشکار و نهان یکی باشد. من تو را از نفست برحذر می دارم و بدان که من از هر چیزی، به خوبی آگاهم. دو زبان در یک دهان نشاید

در این دو موقعیت، سخن از فلسفه و شعر است و دل و زبان. «دو شمشیر» و «دو پادشاه» به ترتیب «جانشین» جفت های دل/زبان و فلسفه/شعر شده اند. یعنی، نه به سان تلقی سنتی از استعاره که در آن واژه ای بنا بر حذف فلان رکن تشبیه در معنای واژه ای دیگر به کار می رود، بل به سان اندیشه ای تام و قصه ای تمام که جانشین اندیشه یا قصه ی دیگری شود، کل موقعیت دراماتیک رقیبانی به نام «دل و زبان» و «فلسفه و شعر» به مثابه رقابت دو ملک و یک ملک، و دو شمشیر و یک نیام در نظر گرفته شده است. این یعنی هر دو موقعیت متون یاد شده به موقعیت امثال مضروب مستعار شده اند. نکته ی بسیار اساسی این که از نگاه ضاربِ مثل، امثال نسبت به هر دو بافت زبانی و جهانی پیشینی هستند. در حقیقت، موقعیت قدیم، جانشین موقعیت حادث شده است. این جانشینی، تعریف علمی فرآیندی است که اکنون به نام استعاره شناخته می شود. بنابراین، در تعاریف سنتی، یا استعاره ی موجود در سخن از قلم افتاده، یا کلیت استعاری ضرب امثال از نظر پنهان مانده. از این رو به لحاظ زبان شناختی در اکثریت قریب به اتفاق مواردی که مثل یا حکمت به کار رفته، بافت استعاری به وجود آمده است. حالا بیایید فرض کنیم که در موقعیتی مفروض، چنان حکمت غیراستعاری پیشینی منقول بر بافت زبانی - جهانی منطبق باشد که دیگر به هیچ ضربی نتوان استعاره را به سخن زور کرد. حالا چه؟ باز هم میان حکمت و مثل فرقی وجود ندارد؟

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نه، میان حکمت و مثل تفاوتی نیست، حتی در این مورد. به فرض که چنین اخترا ن اداری یک بار هم رصد شود، ما نمی توانیم دل به تعاریفی ببندیم که کلیت تصویر را فدای استثنائات کنند. بدین ترتیب، تعریف ما از مثل هر چه که باشد، نیازی نیست که به استعاری بودن یا نبودن آن عبارت گویند حساس باشد.

طبقه بندی زبان شناختی نشانه های زبانی، اعم از واژه، پاره گفتار یا جمله و واحدهای بزرگ تر از آن، همه بر اساس توزیع آنها صورت می گیرد نه معنا یا مفهوم آنها. بنابراین در مثلی چون «آن چه

جوان در آینه نمی بیند، پیر در خشت خام می بیند»، جوان و پیر نه به اعتبار معنایشان صفت، که به اعتبار پر کردن جایگاه فاعلی اسم هستند. در این صورت، اشاره ی عبارت گویه ها به معانی عام یا خاص ملاک مناسبی برای طبقه بندی آنها نیست. هم این گونه است ماجرای حضور ترکیبی چون «جمله ی قصار» در تعریف حکمت. ما را با این که فلان جمله قصار است یا نه کاری نیست. این تلقی به زعم نگارنده نادرست، علاوه بر آن که موافق با اصول زبان شناسی نیست، پیش فرضانه هم هست. چرا باید فکر کنیم که هر آن چه بر زبان مردم جاری می شود، گنجینه ی ذوق و قریحه، مخزن درّ و گوهر، حکمت و پند و اندرز، ثروت ادبی و فرهنگی و از این دست مدحیات است؟ چه بس بسیار جملات قاصر که قصارشان پنداشته اند:

- رعیت تابع ظلم است.

- سگ گرسنه عاصی نمی شود.

- خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو!

- مرگ زن هیچ کم از لذت دامادی نیست.

یکی از مؤلفه هایی که برای ما مهم است، این است که آیا جملاتی این چنین قصار، آن قدر در زبان خودکار بسامد دارند که نامزد دریافت عنوان «مثل» شوند یا نه. و الا، بر خلاف آن چه دهگان (۱۳۸۳) آورده، دانستن این که مؤلف جمله ای ناشناس است یا سرشناس، دردی از کار تحلیلگر دوا نمی کند. مردم که برای ضرب مثل به مؤلف آن فکر نمی کنند، و گر نه «الا یا ایها السّاقی» را به «یزید بن معاویه» هم نسبت داده اند و مردم فارغ می گذرند و می خوانند و می گویند و همین مهم است. از نظر نگارنده، بسامد بالای بروز عبارت گویه ای به صورت کمابیش ثابت در زبان خودکار، دلیل لازم برای مثلیت آن عبارت است. این را داشته باشیم تا ببینیم علمای مثل پژوه چه گفته اند؛ وایتینگ (۳۰۲: ۱۹۳۲):

مثل، بیانی است وجودش مرهون کلام مردم، و همین ناظر است بر ریشه ی صور و عبارات اش. آن چه را که مثل به رشته ی بیان می بافد، به ظاهر حقیقتی بنیادین است و «بدهت» اش می نامیم. زبان مثل خودمانی، آراسته به واج آرای و مقفّاست. معمول است، ولی الزامی در آن نیست، که مثل کوتاه باشد. معمول است، ولی الزامی در آن نیست، که مثل درست باشد. برخی امثال هم معنای تحت الفظی دارند، هم معنای نمادین و هردو معنا هم به غایت گویا و اکثر امثال یکی از آن دو را. امثال گفته هایی

ارجمند اند و چون عتیقه کهن و چون چنین گفته‌هایی را مرد ادب نیز می‌تواند بر ساخت، می‌باید که امثال در ازمینه و امکانه‌ای چند رصد شوند.

چنین توصیفی به نظر گویای نکته‌ی چندان مهمی نیست، چرا که مؤلفه‌هایی برای مثل بر می‌شمرد که در بسیاری امثال دیده نمی‌شود و ناچار التزام به این مؤلفه‌ها را الزامی نمی‌داند. تعریف وایتینگ جامع و مانع نیست. یعنی همان طور که پیداست، می‌توان مؤلفه‌هایی از تعریف پیشنهادی او را حذف کرد، بی‌آن که در برونداد آن تغییری حاصل آید. برای نمونه، هر مثلی الزاماً کهن گویه نیست. مثل‌ها هم مثل واژگان نو و کهنه دارند، روزی متولد می‌شوند و روزی هم می‌میرند. مثل‌ها هم مثل واژگان از زبانی به زبان دیگر می‌روند، همان گونه که از نسلی به نسل دیگر. پس این که گفته‌ای «چون عتیقه کهن» باشد یا نباشد دخلی به مثلیت اش ندارد. «گفته‌ی ارجمند» وایتینگ هم به گمانم همان «جمله‌ی قصار» خودمان است، که به آن پرداختیم. آن چه وایتینگ «حقیقت بنیادین» می‌خواند هم اندکی جای تأمل دارد، چرا که «موش توی سوراخ نمی‌رفت، جارو به دم اش می‌بست» چه ربطی به حقیقت بنیادین دارد؟ مگر موش، در بنیادی‌ترین سطوح حقیقت، می‌داند که جارو چیست؟ و بعد، این همه مثل نامقفاً و بی‌وزن را چه کنیم؟ سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.

عده‌ای دیگر از متأخران مثل پژوهی، هم چون میدر (۱۹۹۳) و ذوالفقاری (۱۳۸۸) با در کنار هم نهادن بی‌شماری از تعاریف مثل، به مخرج مشترک‌های زیر رسیده‌اند:

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

مثل جمله‌ای کوتاه و همه‌دان است در میان عامه، حاوی حکم، حقایق، فضایل و نگرش‌های سنتی، که در قالبی استعاره‌ای، ثابت و به خاطر سپردنی ظاهر و از نسلی به نسلی منتقل می‌شود (میدر، ۱۹۹۳: ۲۴).

مثل جمله‌ای ست کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی، مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه، که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت در میان مردم شهرت و رواج یافته و با تغییر یا بدون تغییر آن را به کار می‌برند (ذوالفقاری،

چندان واضحی به نظر نمی رسند. منظور این نیست که این تعاریف به کار نمی آیند؛ این تعاریف را از منظر نهادینه ی علم زبان شناسی نمی توان ارزیابی کرد. مسأله ی تعاریفی از این دست چیزی ست که در حیطه ی روش های دانشگاهی نمی گنجد. این گونه است که مثل پژوه مشهوری به نام تیلور (۳: ۱۹۳۱) در همان ابتدای کتاب خیال همه را راحت می کند که:

تعریف مثل به دشواری اش نمی ارزد و اگر هم چنان خوش خیال باشیم که بخواهیم همه ی عناصر اساسی اش را در تعریف واحدی ترکیب کنیم و به هر یک تأکید بایسته بدهیم، باز هم دست مان به ملاک معتبری نمی رسد. کیفیتی در- زبان - ناگنجیدنی هست که می گوید فلان جمله مثل است و آن دیگری نیست. از این رو هیچ تعریفی به قطع یقین معلوم نمی کند که کدام جمله مثل است. سخنوران هیچ زبانی هم هرگز نمی توانند همه ی امثال آن زبان را بشناسند، چه به طریق اولی، بیش تر آن چه مثل خوانده شده، از عهد الیزابت اول و مقدم بر آن است. بیایید به این خرسند باشیم بایسته کرد. اما «در نومیدی بسی امید است». دلیل لازم را که گفتیم بسامد وقوع بالای عبارت گویه ای به صورت کمابیش ثابت در زبان خودکار. حالا می باید پی دلیل کافی باشیم، چرا که به نظر می رسد هر گفته ای هم مثل نیست. یکی از دلایل کافی از بررسی وضعیت دستوری عبارت گویه ها بر می آید. همان گونه که در تعاریف سنتی آمده است، میان اصطلاحات و امثال تفاوت سبکی وجود دارد. اصطلاحات، بر خلاف امثال، به خودی خود جمله نیستند. یعنی اصطلاحات با توجه به مورد و موضع بروز «صرف» می شوند:

- مته به خشخاش گذاشتن: دیگه تو هم این قدر مته به خشخاش نذار!

- چوب کاری کردن: چوب کاری می فرمایید!

در مقابل، امثال جمله های تامّ و تمامی هستند که به صور کمابیش ثابت در گفتار و نوشتار واقع می شوند:

- ان شاء الله که گربه است!

- خائن همیشه خائف است.

- چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی.

با این حال، بعضی از مثل‌ها نظر به ساخت نحوی ویژه‌ی خود، بدون فعل ظاهر می‌شوند:

- این گوی و این میدان!

- راه باز، جاده دراز!

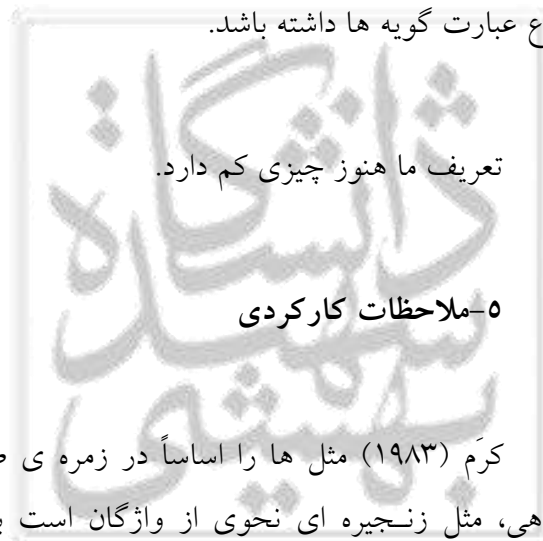
- این ریش و این قیچی!

بیان چرایی این ماجرا، یعنی چرایی گرایش اصطلاحات به صرف‌پذیری و امثال به صرف‌ناپذیری، اندکی ظرافت می‌طلبد. از نظر نگارنده‌ی این سطور، پاسخ این سؤال را در روایت‌شناسی امثال و اصطلاحات باید جست. اجازه دهید تا در بندهای آتی این موضوع را بشکافیم. این قدر کفایت که از نظر ما، عبارت‌گویی‌هایی که با توجه به بافت صرف می‌شوند «اصطلاح» هستند. در نقطه‌ی مقابل، عبارت‌گویی‌هایی وجود دارد که صرف نمی‌شوند و در همه‌ی بافت‌ها به طور نسبتاً ثابتی مورد استفاده قرار می‌گیرند. این دسته‌ی دوم «امثال» هستند. دیگر آن که بر خلاف امثال، برخی اصطلاحات اشتقاق‌پذیرند و می‌توان از آنها واژه‌های تازه ساخت: پاچه خوار. پس اصطلاحات صرف‌پذیر و اشتقاق‌پذیر هستند، به دیگر سخن، اصطلاحات ارزش‌ساختواژی دارند. اکنون می‌توانیم اصطلاح را تعریف کنیم: اصطلاح عبارت‌گویی‌ای متواتر است که ارزش‌ساختواژی دارد. در ضمن، نیم‌سایه‌ای هم وجود دارد که منطقه‌ی گذار میان امثال و اصطلاحات است و زبانزدها آن‌جا هستند. زبانزدها صرف‌پذیر اما اشتقاق‌ناپذیر اند. زبانزدها را بعداً تعریف می‌کنیم. بنابراین، عبارت‌گویی‌ها روی طیفی قرار می‌گیرند که یک سر آن [+ارزش‌ساختواژی] و سر دیگر آن [-ارزش‌ساختواژی] دارد. انتهای مثبت، مقام سرنمون اصطلاحات است و انتهای منفی، امثال:

اصطلاحات	زبانزدها	امثال
>>>-----<<<<		
[+ارزش‌ساختواژی]	نیم‌سایه	[-ارزش‌ساختواژی]
پاچه خواری کردن	الهی خیر ببینی / ببینه / ببین.	هر چه
بادا باد!		

نمودار ۱- طیف اصطلاحات، زبانزدها و امثال و ارزش‌ساختواژی متناظر با آنها

پس تا به این جا تعریف ما از مثل شد: عبارت گویه ای با بسامد وقوع بالا که به صورت کمابیش ثابت در زبان خودکار به کار می رود و ارزش ساختواژی ندارد. گاهی برخی از امثال با صورت های اندکی متفاوت رصد می شوند. در این جا این پیشنهاد می شود این صور گوناگون را مثل گونه^{۱۷} بنامیم. در حقیقت هر مثل می تواند نمونه ی اعلاى چندین مثل گونه باشد؛ مثل گونه های مختلف بر اساس بنیان روایی واحدی شکل می گیرند، اما جزئیات داستانی یا زبانی آنان متفاوت است. آن چه در فارسی ضرب المثل^{۱۸} خوانده می شود برای ما اصطلاح فنی نیست و می تواند دلالت عام بر انواع عبارت گویه ها داشته باشد.



تعریف ما هنوز چیزی کم دارد.

۵- ملاحظات کارکردی

کرم (۱۹۸۳) مثل ها را اساساً در زمره ی صورت های واژگانی قلمداد می کند. بنا بر چنین نگاهی، مثل زنجیره ای نحوی از واژگان است با ساختار ثابت درونی و بیرونی خاص خود، که همچون همه ی واژگان دیگر آموخته می شود، و به عنوان صورتی واحد به کار می رود. تفاوت این صورت با صور واژگانی دیگر در آن است که مثل «نقل» می شود. یعنی، مثل، مثل بقیه ی واژگان استفاده ی سر راست ندارد، بل که به کارگیری آن انگیزته، یا منقول است. نقد این گفته فعلاً به کنار؛
 یحتمل مراد باید چیزی باشد شبیه به این:

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

- مادر بزرگم همیشه می گفت: «[مثل].»

- به قول معروف: «[مثل].»

- شاعر می گه: «[مثل].»

- یه ضرب المثلی هست که می گه: «[مثل].»

بدین اعتبار، مثل بازگشتی ست به سوی سخنی پیشینی. رجعتی ست به سخنی از پیش مقبول در

۱۷ allopareme

۱۸ proverb

نزد طرفین گفت وگو، چه روایت می شود و مورد استناد قرار می گیرد، و ای بسا که فصل الخطاب گردد مشاجره ای یا منظره ای را. از این نظر، ضربِ مثل، ارجاعِ سخن است به چارچوب پیشینی و مقبولی از ارزش ها: همان «عُرف» از پیش مقبول، خردِ پیرسالی، مذهبِ مسلط و در مجموع فرهنگِ از پیش موجود - و معمولاً محافظه کار. محمل این رجعت، عبارت گویه ای ست منقول و مقبول. مقبول است، پس متواتر؛ منقول است، پس به متون پیشینی ارجاع می دهد. از این نظر، ضربِ هر مثل برکشیدنِ پلی است میان متون گوناگون که در سطحِ مکان و عمقِ زمان پخش، اما مرتبط اند. این ویژگی امثال را ارزش بینامتنی می نامیم.

پس بنا بر آن چه گفته شد، از نظر نگارنده، مثل صورت زبانی پربسامد، منقول و کمابیش ثابتی است. به بیان فنی تر، مثل عبارت گویه ی متواتر و کمابیش ثابتی است که ارزش بینامتنی دارد. مراد از ارزش بینامتنی آن است که هر مثل متن موضوعه ی خود را به متون مقدم بر خود ارجاع می دهد و در قبال آن متون به گونه ای موضع گیری می کند. بینامتنیت:

یکی از ویژگی های متون است که بر آن اساس، «هر» متن از تکه تکه های متون دیگر سرشار است، و می تواند در درون خود این تکه ها را با مرزهای روشن عرضه، یا نه، جذب کند، و هم می تواند همساز با آن متونقبلی شود، با آنها به تضاد برسد، به شان کنایه بزند، و جز آن (فرکلاف، های همگانی هر زبانی قلمداد می شوند، حتی اگر مؤلف مشهوری داشته باشند. ادبی

حالا بر می گردیم به تفاوت امثال و اصطلاحات. امثال، گزاره های تمام عیاری هستند. از این رو فعل آنها دیگر صرف نمی شود، چه قبلاً صرف شده است. هر مثل، به مثابه داستانی می ماند که فشرده ای از آن به قالب سخن در آمده و الباقی در اذهان مخاطبان حضور همیشگی دارد. این فشرده یا چکیده، ماحصل و عصاره ی مثل است، از این رو «دستِ کم» گزاره ای تمام و کمال است. به همین دلیل، رای کرم در باره ی امثال، که «صوری واژگانی هستند که آموخته می شوند»، ناکامل است. از نظر ما، امثال واجد چیزی بیش از ارزش گزاره ای هستند. هم از این رو است که می توانند بینامتنی باشند. تمایز زیر را در نظر آورید:

واژه دارای ارزش شیئی است. یعنی به شیئی یا اشیایی که الزاماً مادی نیستند ارجاع می دهد. در مقابل، جمله دارای ارزش گزاره ای^{۱۹} است. یعنی حامل اندیشه ای است که ارتباط میان چیزها را بیان می سازد. متن دارای ارزش روایی است. یعنی ارتباط میان گزاره ها را نشان می دهد. از این رو متن را - هر متنی را، حتی متون علمی را - می توان به مثابه داستان در نظر گرفت. به لحاظ زبانی، عنصر اصلی داستان روایت^{۲۰} است و هر روایت یک راوی دارد:

روایت، بازنمایی جهانی «ممکن» در مجرای زبانی و/یا دیداری است که در کانون آن یک یا چند قهرمان حاضرند که ذات انسانی دارند که از بُعد وجودی، معنایی در زمان و مکان دارند و کنش هایی هدف مند به انجام می رسانند. راوی بر تجارب این قهرمانان تمرکز می کند تا مخاطبان در جهانی دیگر وارد زندگی آن قهرمان شوند (فلودرنیک، ۶: ۲۰۰۹) امثال هر یک داستانی هستند که پیکره شان در ذهن ماست. هر مثل، چکیده یا پیام داستان خود است. به طور سنتی، آن دسته از امثالی را که بیان گر پیام داستان هستند، حکمت نامیده اند:

چکیده ی روایت

- یکی رو تو ده راه نمی دادند سراغ کدخدا رو می گرفت.
- نو که او مد به بازار | کهنه می شه دل آزار
- گندم خوردیم از بهشت بیرون مان کردند.
- عروس نمی تونست برقصه می گفت: زمین کجه.

پیام روایت

- در پس هر گریه آخر خنده ای ست.
- در عفو لذتی هست که در انتقام نیست.
- در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.
- چو دخل ات نیست خرج آهسته تر کن.

۱۹ propositional value

۲۰ narration

بنابراین، اکنون می توان گفت که چرا بر خلاف اصطلاحات، امثال صرف نمی شوند: اصطلاحات صورت های واژگانی ای هستند که برای درک معنای آن ها چاره ای جز رجوع به فرهنگ لغت نیست. بسیاری از اصطلاحات روزی داستانی داشته اند، اما امروز آن داستان فراموش شده است. بنابراین ارتباط تأویلی مخاطب با معنای نخستین آنها برقرار نیست. برای نمونه، گفته می شود که اصطلاح «خالی بستن» زاده ی جنبش های مردمی علیه استبداد رضاخانی است. در آن روزگار، برای حفظ فضای امنیتی در شهرها، تعداد مأموران نظمی را چند برابر می کنند، به قدری که تفنگ کم می آید و بسیاری از مأموران بی تفنگ می مانند. پس به ناچار، غلاف خالی به کمر می بندند تا نمود تفنگ داشته باشد. مردم هم می فهمند و از این جا باب می شود که «نترس، طرف خالی بسته.» اما امروز، «خالی بستن» صورتی «واژگانی شده» است و دلالت این زنجیره ی آوایی بر مدلول اش همان قدر دلخواهی است که «درخت» سوسور. پس با نگاه به صورت واژگانی اصطلاح، به معنا و کارکرد آن نمی توان پی برد. «کله ی کسی بوی قرمه سبزی دادن» ربطی به بوی قرمه سبزی ندارد. از دانستن بوی قرمه سبزی به معنای این اصطلاح، یعنی خام خردی، نمی توان پی برد. بنابراین هر اصطلاحی ارزش واژگانی دارد و به مثابه یک فعل صرف می شود. بخش های ویژه ای از عبارت گویه ها با کارویژه های ثابتی عجین هستند و در بافت هایی کاملاً ثابت به کار گرفته می شوند. در حقیقت، این دسته دارای کنش گفتاری و نوبت دهی ثابتی هستند. به کارگیری بسیاری از این دسته ی اخیر از عبارت گویه ها تا حلای مکانیکی است: زبانزدها. این دسته از عبارت گویه ها، تعبیری همچون دعاها، دشنام ها، تعازفات، خوشامدگویی ها و غیره را در بر می گیرد. بنابراین اکنون می توان دسته ی دیگری از عبارت گویه ها را تعریف کرد: زبانزد عبارت گویه ای نسبتاً ثابت و متواتر است که ارزش گزاره ای دارد و گفتارکنش و نوبت دهی آن ثابت است.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

در مقابل، از هر مثلی می توان برداشتی کرد، چرا که این برداشت در سازواره ای داستانی تنیده شده است و ساختار این داستان در همه جا یکسان است، و افزون بر آن، حفظ گزاره هایی ثابت و متنیتی کامل است که مثلی را مثلثیت می بخشد. از این رو، مثل ارزش روایی^{۲۱} دارد و داستان واره ی حاضر در پس پشت امثال، ضامن ثبات نسبی صورت زبانی آنها در گذر زمان است. نکته ای که نباید به دست فراموشی سپرد این است که ضرب امثال هیچ گاه از بافت زبانی - جهانی جدا نیست. تجمیع عوامل حاضر در بافت زبانی - جهانی است که به ضرب مثلی منتهی می شود. از این رو، امثالی را که

به طور سنتی «حکمت» خوانده اند، نمی توان بی داستان برشمرد. داستان این دسته از امثال، در بافت جهانی حاضر است، همان طور که به طور تاریخی احتمالاً در بافت زبانی هم حاضر بوده است. به هر حال، هیچ الزامی ندارد که مثلی در صورت زبانی خود داستانی داشته باشد، تلازم حکم، و داستانی که در بافت جهانی بلافصل حادث می شود، به قدر کافی گویاست. هیچ کس بی مقدمه از این در در نمی آید که «مهمان حبیب خداست»؛ حتماً قرار است کسی از در درآید و حبیب خدا شود. داستان حکم در بافت جهانی حاضر است.

از سوی دیگر، هر مثل مدخلی مستقل در انبان لغات هر زبان است. اما چنان که گفتیم، رابطه ی دلالت در امثال متفاوت است با رابطه ی دلالت در واژه ها. دلالت دالّ واژه بر مدلولش از نوع دلخواهی است. یعنی درخت بودگی آن چه «درخت» می نامیم ربطی به واج های این زنجیره ی آوایی ندارد. آن دسته از لغت ها که دلالت دلخواهی دارند، ارزش ساختوازی دارند، یعنی می توان آنها را صرف کرد، یا از آنها اشتقاق به عمل آورد. در مقابل، دلالت دالّ امثال بر مدلولشان، یعنی دلالت این زنجیره ی آوایی صرف شده، بر معنایش، دلخواهی نیست. این نوع دیگر دلالت بر اساس تأویل سازواره ی داستانی مثل به وجود می آید. گفتیم که این سازواره ی داستانی بر اساس قواعد روایت شناختی کار می کند. پس نیاز است که اصل دلخواهی بودن رابطه ی دلالت در انبانه ی لغات را اندکی تغییر دهیم. برای این کار باید تکلیف مان را با چند اصطلاح فنی را تعیین کنیم.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

آن چه را که در زبان انگلیسی lexicon نامیده اند، در فارسی قاموس یا واژگان می گوئیم. پیش فرضی در یکسان بودن معانی قاموس و واژگان وجود دارد که جنس دلالت همه ی اعضای این مجموعه یکسان است. دیدیم که چنین نیست. بنابراین، نیازمند آنیم تا صور واژگانی را بر اساس نوع دلالت شان بازشناسیم. امثال از نظر دلالت در طبقه ی انگيخته جای دارند. دلالت این عبارت گویه ها روایی است. بنابراین انبان لغات از نظر نوع دلالت طیفی است. در یک سر این طیف دلالت روایی، و در سر دیگر دلالت دلخواهی قرار دارد. سر اول را امثال و سر دیگر را لغت ها - نه لغات - پر می کنند. به دسته ای از لغات که دلالت دلخواهی دارند، واژگان، و به دسته ی دیگر که دلالت انگيخته دارند، قاموس می گوئیم.

در حقیقت باید گفت که قالب های روایی بشر محدود و معدود است و از چند ده تجاوز نمی کند. بنابراین، اختلاف در تأویل امثال نه زاده ی ابهام داستانی آنان، که زاده ی تفاوت در نمادپردازی موجود در آنان و ادراک آن نمادها به دست عقل سلیم حاکم بر هر فرهنگ است. از این رو، در محدوده ی مخرج مشترک فرهنگ ها - که چندان هم کوچک نیست - می توان بسیاری از امثال دیگر ملل را خواند و ای بسا که بسیار هم فهمید:

دوست را در سختی دریاب نه در سعادت. (یونانی)

پاکدامنی موروثی نیست. (چینی)

پاگیزگی نشانه ی ایمان است. (عربی)

هر که مالش بیش، رنج اش بیش تر. (عبری)

پس نمودار طیفی ما این طور تکمیل می شود:

لغات	دلالت	ساختواژه	ارزش	گفتارکنش	نوع عبارت
واژگان	[-انگیخته]	[+اشتقاقی]	[+شیئی]	[+ثابت]	اصطلاح
	[+دلبخواهی]	[+تصریفی]	[-روایی]		
نیم سایه	[-انگیخته]	[-اشتقاقی]	[-شیئی]	[+ثابت]	زبانزد
	[-دلبخواهی]	[+تصریفی]	[-روایی]		
قاموس	[+انگیخته]	[-اشتقاقی]	[-شیئی]	[+ثابت]	مثل
	[-دلبخواهی]	[-تصریفی]	[+روایی]		

نمودار ۲- لغات، انواع دلالت ها، ارزش های ساختوازی و وضعیت بینامتنی

نتیجه گیری

برای ورود علمی به هر حوزه ای لازم است با نگاهی کل نگرانه و فراگیر به زیرمجموعه های آن نگریست. در این پژوهش با چنین نگاهی به حوزه مطالعاتی مثل پژوهی نگریسته شد. توجه به این حوزه به عنوان حوزه ی وسیع تری متشکل از دو زیرحوزه ی مثل شناسی (شناسایی و طبقه بندی امثال) و مثل نگاری (ثبت و مدون سازی امثال) آغاز راه ورود به این عرصه ی مطالعاتی است. نکته این که پژوهش در امثال با نگاه ژرف ادبی، زبان شناختی و مردم شناختی، مستلزم بازاندیشی و بازسازی تعریف مثل است. مرور پیشینه ی پژوهش های سنتی حوزه مثل پژوهی، نشان می دهد که مثل عمدتاً بر اساس مفاهیم نه چندان دقیق و قابل تعریف، تعریف شده است. به همین دلیل، در این پژوهش با استفاده از شاخص های زبانشناختی (ساختوازی، نحوی، گفتمانی) تعریفی نسبتاً جامع و مانع از مثل به قرار زیر به دست داده ایم: «مثل، عبارت گویه ای نسبتاً ثابت، متواتر و تصریف ناپذیر است که ارزش بینامتنی دارد.» این تعریف از آن جهت ارزشمند است که دارای قابلیت متمایز ساختن مثل از اصطلاح و زبانزد است و در این راستا، اصطلاح چنین تعریف می شود: «عبارت گویه ای نسبتاً ثابت، متواتر، گاه تصریف پذیر و گاه اشتقاق پذیر و بنابراین دارای ارزش ساختوازی». نیز تعریف زبانزد بدین قرار است: «عبارت گویه ای نسبتاً ثابت و متواتر، دارای ارزش گزاره ای و گفتارکنش و نوبت دهی ثابت». یافته ی دیگر این پژوهش این است که سایر مفاهیم مرتبط با مثل و اصطلاح را می توان بر روی طیفی (با مختصات صورت و نقش) در فاصله بین این دو مفهوم در نظر گرفت. از جمله زیرمختصات نقشی که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است نوع دلالت های اقلام و عناصر است. بدین ترتیب عناصر یک سر طیف دارای دلالت انگیخته و سر دیگر، دلالت دلبخواهی خواهند بود. به این ترتیب، طبیعی است که امثال که دارای ارزش بینامتنی هستند و در واقع محصول روایت های متواترند دلالت هایی از جنس دلالت انگیخته داشته باشند و در سر دیگر طیف اقلامی چون اصطلاحات قرار گیرند که دلالت آنها دلبخواهی و قراردادی خواهد بود. مجموعه عناصر دارای این نوع اخیر دلالت را واژگان زبان نامیده ایم و مجموعه قرار گرفته در سر دیگر طیف را که دارای دلالت های انگیخته هستند قاموس نامگذاری کرده ایم. حاصل این نگاه تحلیلی و انتقادی به مفهوم مثل و مفاهیم پیرامون آن، یافتن شاخص های تعریف شده برای تمیز آنها از یکدیگر است و مقدمه و تمهیدی است برای ورود به بخش های دیگر این پژوهش و سایر پژوهش های مثل شناختی و از جمله مطالعه امثال از منظر جامعه شناسی زبان که در مجموعه مقالات دیگری به آن پرداخته ایم.

پیوست

برخی از اصطلاحات تخصصی فارسی و انگلیسی موجود در این مقاله، برای نخستین بار است که ضرب یا پیش نهاد می شوند. در ادامه سیاهه ی این واژگان می آید. واژگانی که توسط نگارنده ضرب شده اند با پیش زمینه ی تیره آمده اند. برخی دیگر از واژگان هستند که از پیش رایج بوده اند، اما در این جا به استخدام معنای تازه ای در آمده اند. آنها را ایرانیک آورده ایم. الباقی واژه ها را عادی نوشته ایم.

intertextual value	ارزش بینامتنی
morphological value	ارزش ساختوازی
propositional value	ارزش گزاره ای
idiom	اصطلاح
collocation	باهمایی
expression	ترکیب
wisdom	حکمت
motivated signification	دلالت انگیزته
arbitrary signification	دلالت دلخواهی
narrative signification	دلالت روایی
narration	روایت
cliché	زبانزد
proverb	ضرب المثل
phraseotics	عبارت پژوهی
phraseology	عبارت شناسی
phraseologism	عبارت گوئی
phraseography	عبارت نگاری

gloss	قاموس
orthographic form	کلمه
lexicon	لغات
lexeme	لغت
lexemes	لغت ها
parememe	مثل
paremiotics	مثل پژوهی
paremiology	مثل شناسی
allopareme	مثل گونه
paremiography	مثل نگاری
logos	واژگان
word	واژه

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

- تفضلی، احمد و آموزگار، ژاله (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: سخن.
- حییم، سلیمان (۱۳۳۴). ضرب المثل های فارسی-انگلیسی. تهران: یهودا بروخیم.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۸). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.
- دهگان، بهمن (۱۳۸۳). فرهنگ جامع ضرب المثل های فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دیویدف، هنری (۱۳۸۷). فرهنگ ضرب المثل ها. ترجمه ی فرید جواهرکلام، تهران: فرهنگ معاصر.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۴). داستان امثال. تهران: مازیار.
- _____ (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی. تهران: معین.
- صدری افشار، غلام حسین (۱۳۸۸). فرهنگ زبانزدهای فارسی. تهران: مازیار.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۸۷). تحلیل انتقادی گفتمان. گروه مترجمان، تهران: دفتر مطالعات و توسعه ی رسانه ها.
- کریمر، ساموئل (۱۳۴۰). الواح سومری. ترجمه ی داوود رسایی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.

English Bibliography

- Dundes, Alan. ۱۹۷۵. "On the Structure of the Proverb." *Proverbium*, no. ۲۵: ۹۶۱-۹۷۳.
- Trench, Richard Chenevix. ۱۸۵۳ (۲۰۰۳). *Proverbs and Their Lessons*. London: Parker; repr. ed. by Wolfgang Mieder. Burlington: University of Vermont.
- Mieder, Wolfgang. (۲۰۰۴). *Proverbs: A Handbook*. Vermont: Greenwood Press.
- Hulme, F. Edward. ۱۹۰۲ (۱۹۶۸). *Proverb Lore: Being a Historical Study of the Similarities, Contrasts, Topics, Meanings, and Other Facets of Proverbs, Truisms, and Pithy Sayings, as Expressed by the Peoples of Many Lands and Times*. London: Elliot Stock.
- Taylor, Archer. ۱۹۳۱ (۱۹۶۲, ۱۹۸۵). *The Proverb*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Cram, David. ۱۹۸۳. "The Linguistic Status of the Proverb." Cahiers de lexicologie ۴۳: ۵۳-۷۱.

Fludernik, Monika (۲۰۰۹). An Introduction to Narratology. New York: Routledge.

Whiting, Bartlett Jere. ۱۹۳۲. "The Nature of the Proverb." Harvard Studies and Notes in Philology and Literature ۱۴: ۲۷۳-۳۰۷.



انجمن علمی زبان ادبی فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱